

### سیمای ناصر خسرو پیش از تحول روحی

دکتر مریم السادات اسعدي

دانشگاه پیام نور مهریز یزد

#### چکیده

برخی محققان که راجع به ناصر خسرو سخن گفته اند، زندگی این بزرگمرد را با توجه به فراز و فرودهایش به دوره هایی تقسیم کرده اند. در اکثر این تقسیم بندی ها، دوره نخست، مربوط به زندگانی این شاعر سترگ پیش از دگرگونی فکری و تحول روحی است که در چهل و دو سالگی حادث شده است. در بیشتر آثاری که در شرح احوال ناصر خسرو تالیف شده، در مورد این بخش از دوران حیات شاعر، مطالبی که بیشتر بر سر زبانهاست چون شغل دیوانی، زندگی درباری، خوشگذرانی و باده گساری و مطالبی پراکنده که از برخی اشارات شاعر در دیوان و سفرنامه، دریافت می شود، ذکر گردیده و بحث مستوفی و مجزایی در این زمینه صورت نگرفته است. از آنجا که این دوره زمانی، تقریباً نیمی از عمر شاعر را در بر می گیرد و به قول آقای دکتر دبیر سیاقی در مقدمه سفرنامه، درباره مبدأ اعتقادات ناصر خسرو باید براساس رفتار، اعمال، اندیشه ها و سخنان بازمانده از دوره اول و دوم زندگی او سخن گفت، (ناصر خسرو، ۱۳۷۰، مقدمه دبیر سیاقی: ۲۶) لذا نگارنده بر آن شد با مطالعه برخی آثار شاعر چون دیوان و سفرنامه که در آنها خود گهگاه به وضع گذشته و احوال پیشین خود اشاره و گاه اعتراف می کند، با ارائه شواهدی به ترسیم سیمای این شاعر گران سنگ در دوره نخست حیات پردازد.

واژگان کلیدی: ناصر خسرو، شخصیت، تحول روحی، سیمای.

#### مقدمه

ناصر خسرو، شاعر نامدار قرن پنجم، سخنوری است که صداقت و صراحت گفتار در اشعارش موج می زند. او نه تنها به صراحت خطاب به دشمنانش لب به سخن می گشاید، بلکه به همین گونه راجع به احوال خود در جوانی و پیش از تحول درونی سخن می گوید و از اعتراف به آنچه در آن دوران مرتکب شده ابایی ندارد. در سفرنامه نیز از قول پیغمبر (ص) نقل می کند: «قولوا الحق و لو علی انفسکم» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۴).

در این نوشتار، با بهره گیری از آنچه ناصر در آثار خود بدانها اشاره می کند و بررسی ابعاد مختلف زندگی او، سعی می کنیم تصویر روشنی از چهره و شخصیت ظاهری و باطنی این شاعر در دوره یاد شده ارائه دهیم. برای نیل به این مقصود، سخن گفتن از موضوعاتی چون موقعیت اجتماعی، وضعیت جسمانی و روحی، مشغولیت ها و ویژگی های اخلاقی و شخصیتی و ... ضروری می نماید. از این رو، تحت عناوین جداگانه درباره هر یک صحبت خواهیم کرد.

#### 1- چهره ظاهری و وضعیت جسمانی

هنگام سخن گفتن از کسانی که آنها را دیده ایم، ناخود آگاه چهره آنان در ذهنمان نقش می بندد. در اینجا نیز اگر بتوانیم شمایی هرچند ناقص از سیمای ظاهری ناصر خسرو را بر اذهان تصویر کنیم، دوستدارانش را خالی از لطف نیست. آن گونه که از سخنان ناصر بر می آید، او در جوانی از هیكلی درشت و تنومند، قامتی افراشته، صورتی زیبا، گونه هایی گلگون، موهایی بغایت سیاه و چشمانی بسیار بینا و پرسو برخوردار بوده است. ابیات زیر مؤید این مدعاست که در برخی از آنها از پیری و از دست دادن طراوت جوانی شکوه می کند:

خمیده گشت و سست شد آن قامت چو سرو بی نور ماند و زشت شد آن صورت هزیر

( دیوان: ۱۰۳ )

نقسم چون نال بود و جسم چون کوه کوه شد آن نال و نال گه به تبدل

( دیوان: ۳۴۱ )

تازه رویم به مثل لاله نعمان بود کاه پوسیده شد آن لاله نعمانم

( دیوان: ۱۹۶ )

گفتم که مرا نفس ضعیف است و نژدست منگر به درشتی تن وین گونه احمر

( دیوان: ۵۱۱ )

تا بر سرت نگشت بسی تیر و نوبهار چون پر زاغ بود سرو قامتت چو تیر

( دیوان: ۱۰۱ )

تیره است و مناره می نبیند آن چشم که موی دیدی از دور

( دیوان: ۳۱۹ )

علاوه بر این سفرهای طولانی ناصر خسرو نیز روشن می‌سازد که او دارای بدنی سالم و نیرومند بوده است.

2-وضع روحی

گرچه ناصر خسرو در پیری، به شادی دوران جوانی و روحیه با نشاط خود اشاره کرده با حسرت از آن دوران یاد می‌کند، اما به نظر می‌رسد این شادی‌ها بیشتر مربوط به زمانی است که او بسیار جوان بوده و در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برده و هیچ دغدغه‌خاطری نداشته، همچنین دورانی که در دربار غزنویان مخصوصاً مسعود غزنوی از احترام و منزلت والایی برخوردار بوده است. ابیات زیر اشاره به شادی و نشاط روزگار جوانی او دارد:

آن روز قوی و شاد بودم و امروز ضعیف و سوگوارم

( دیوان: ۱۷۲ )

ای گشت زمان زمن چه می‌خواهی؟ نیزم مفروش زرق و روباهی...

همراه شدی تو با من و یکسر شادی و نشاط و روز برناهی

( دیوان: ۱۰۵ )

شاد میادا جهان هگرز که او کرد شادی و عز مرا بدل به غم و دل

( دیوان: ۳۴۱ )

در پی مرگ مسعود غزنوی، روی کار آمدن محمد و افول دولت غزنوی و گسترش قدرت سلجوقیان، ناصر به خدمت امیر سلجوقی در می‌آید؛ اما گویا خان سلجوقی آن طور که شاعر انتظار داشته با او برخورد نمی‌کند. (دشتی، ۱۳۶۲: ۱۶۶) به گفته

علی دشتی، ناصر «نه تنها حسن استقبالی نمی بیند، بلکه با نوعی بی اعتنایی و تحقیر روبرو می شود». «همان: ۵۹) روح شاعر تحت تأثیر بی اعتنایی های امیرسلجوقی چغری بیگ، آزرده گشته و این آزردگی او را به تفکر و امید دارد. این امر نقطه عطفی است در تحول فکری ناصر) همان: ۱۶۸)

ناصر خسرو، بارها در دیوانش انزجار و نارضایتی خود را از غلبه ترکان سلجوقی بر خراسان، که آنها را در این امر محق نمی داند، ابراز کرده است؛ می توان گفت از روحیه شاداب و پر نشاط شاعر در انتهای دوره نخست زندگی او که مصادف با این دوران است، خبری نیست. البته علاوه بر برخورد نامناسب خان سلجوقی که موجبات غم و اندوه ناصر را فراهم آورده، بحران های روحی ناشی از شک و تردید شاعر نسبت به معتقدات مذهبی او را نیز نباید از نظر دور داشت. بیت زیر، اگرچه مربوط به هنگامی است که شاعر سفر خود را برای دستیابی به حقیقت آغاز کرده، اما از نظر زمانی با دوره مورد بحث ما چندان فاصله ندارد و از روحیه ناشاد شاعر خبر می دهد:

گفتم که مرا نفس ضعیف است و نژدست منگر به درشتی تن و ین گونه احمر

( دیوان: ۵۱۱)

نکته قابل ذکر دیگر آن است که در خواب معروف ناصر خسرو، آنجا که کسی خطاب به او می گوید: «چند خواهی خوردن از این شراب...» ناصر جواب می دهد: «حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۲) پاسخ ناصر بیانگر این حقیقت است که شاعر از غم و اندوه رنج می برده است.

### 3-وضع مالی

گرچه ناصر خسرو در دیوان مکرراً به رفاه و آسایش خود در جوانی به واسطه برخورداری از ساز و برگ دنیایی و اسباب تجمل، اشاره کرده، اما به نظر می رسد از نظر مادی همیشه کاملاً تأمین نبوده و آن طور که خود می گوید، همواره منتظر بوده تا توانگران او را چیزی آرند:

چشمت همیشه مانده به دست توانگران تا اینت پانذ آرد و آن خز و آن حریر

( دیوان: ۱۰۲)

شاید شاعر در بیت فوق به رشوه گیری های خود در جوانی اشاره می کند که باز می تواند گواه آن باشد که او به داشته ها قانع نبوده است. ذکر این نکته لازم است که ناصر خسرو آنطور که خود اذعان می دارد، بسیار حریص و آزمند بوده و شاید از این جهت هرگز نمی توانسته به آنچه در اختیارش بوده راضی باشد؛ اما مطالعه قصیده ای که ابیاتی از آن در ذیل ذکر می شود، روشن می سازد که ناصر بواقع در دوره ای از حیات دچار تنگدستی شده که این امر او را به ستوه آورده و ناچار با ثنا به درگاه پادشاه شده، اما به دنبال نامیدی از مدد مادی شاه به اهل طلیسان و عمامه روی آورده، بدان امید که مانند آنها از دست جهل و فقر، در امان باشد؛ اما زمانی که در می یابد که مال و زهد این طبایفه نیز، جز رشوه و ریا نیست به خلیفه فاطمی متوسل می شود و به قول خود با فرشتگان آشنا می گردد.

...پنداشتم که دهر چراگاه من شده ست  
یک چند گاه داشت مرا زیر بند خویش  
وز رنج روزگار چو جانم ستوه گشت  
وز مال شاه و میر چو نومید شد دلم  
گفتم چو نامشان علما بود و حال خوب  
گفتم، چو رشوه بود و ریا مال و زهد شان  
فریاد یاقتم ز جفا و دهایی دیو  
دانی که چون شدم چو ز دیوان گریختم؟

تا خود ستوروار مر او را چرا شدم ...  
که خوب حال و بازگهی بی نوا شدم ...  
یک چند با ثنا به در پادشا شدم ...  
زی اهل طلیسان و عمامه و ردا شدم ...  
کز دست جهل و فقر چو ایشان رها شدم ...  
ای کردگار باز به چه مبتلا شدم؟  
چون در حریم قصر امام اللوا شدم  
ناگاه با فرشتگان آشنا شدم

( دیوان: ۱۳۹-۱۳۸)

شاهد دیگر در اثبات این مطلب که شاعر از وضع معیشتی خود چندان راضی نبوده، عبارتی از آغاز سفرنامه است، آنجا که می‌گوید: «به گوشه‌ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای، تبارک و تعالی، مرا توانگری حقیقی دهد.» (ناصر خسرو، 1:1370) بدیهی است توانگری حقیقی می‌تواند معنای دیگری غیر از غنای مالی را به ذهن متبادر سازد؛ اما در بعضی نسخ سفرنامه، واژه «حقیقی» وجود ندارد (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: زیر نویسی صفحه ۱) هانسبرگر نیز در کتاب خود در این باره چنین می‌نویسد: «واژه فارسی که او در تقاضای خود به کار می‌برد، توانگری است که در آن مفهوم قدرت و ثروت با هم تلفیق شده است» (هانسبرگر، ۸۳:۱۳۸۰، نیزرک دشتی، ۱۳۶۲:۱۶۹)

#### 4-تحصیلات و اطلاعات علمی

برخی از محققان بر این باورند که ناصر تحصیلات مدرسه‌ای نداشته و گروهی به عکس این نظریه معتقدند؛ اما از آنجا که می‌دانیم او در جوانی دبیری فاضل بوده و در دربار پادشاهان بزرگ خدمت می‌کرده و مطالعه آثار او نیز اطلاعات فراوانش را در زمینه‌های مختلف چون ریاضی، طب، ادبیات، موسیقی و افکار یونانیان و... نشان می‌دهد، به نظر می‌رسد که او در کودکی و نوجوانی، علوم متداول زمان خود را آموخته بوده است (غلامرضایی، ۱۳۷۵: ۹-۸ نیزرک هانسبرگر، ۱۹:۱۳۸۰)

زندگی درباری ناصر خسرو، او را از پرداختن به کارهای علمی باز نداشته، او در چهل و دو سالگی، مردی بسیار دانشمند و آشنا به علوم زمان خود بوده است. (برتلس، 173: 1346)

به نامم نخواندی کس از بس شرف ادبیم لقب بود و فاضل دبیر

ادب را به من بود بازو قوی به من بود چشم کتابت قریر...

دبیری یکی خرد فرزند بود نشد جز به الفاظ من سیر شیر...

مرا بود حاصل ز یاران خویش به شخص جوان اندرون عقل پیر

( دیوان: ۴۰۰ و ۴۰۱ )

ناصر در بیت اول خود را ملقب به ادیب و فاضل می‌داند .

در قدیم، ادیب به کسی گفته می‌شد که به دو زبان عربی و فارسی مسلط بود و فاضل کسی را می‌گفتند که نسبت به علوم زمان خود آشنایی داشت . این عبارت در گذشته معروف بود که : «الادیبُ الَّذِي يَعْلَمُ مِنْ كُلِّ عِلْمٍ بِطَرَفٍ» (طاهری مبارکه، ۱۳۸۲ : 149) آن‌طور که ناصر خسرو می‌گوید بعد از سفر مصر و آشنا شدن با فاطمیان علم او بسیار فزونی گرفته به طوری که بعدها اطلاعات علمی دوره نخست زندگی خود را در مقایسه با آنچه نزد فاطمیان فراگرفته بسیار ناچیز ارزیابی می‌کند.

کنون زان فزونم به هر فضل و علم که طبعم روان است و خاطر مُنیر...

از این قدر کامروز دارم به علم نبوده ستم آن روز عشر عشر عشیر

( دیوان: ۴۰۱ )

امام تمام جهان بوتیمیم که بیرون شد از دین بدو تاروتم...

زدانش مرا گوش دل بود کر زگوشم به علمش برون شد صمم

دل از علم او شد چو دریا مرا چو خوردم ز دریای او یک فخم

( دیوان: ۶۳ و ۶۴ )

نگته قابل ذکر این است که مطالعات بعدی ناصر بیشتر در زمینه ادیان و مذاهب، کلام، فلسفه، ملل و نحل بوده و در موارد بسیار منظور شاعر از کسب علم در این دوران، علم دین است و آن هم دین اسماعیلی.

#### 5-شغل

ناصر خسرو، در دستگاه اداری حکومت غزنویان و سپس سلجوقیان خدمت می کرده و به کارهای دیوانی مشغول بوده و احتمالاً متصدی امور مالیاتی بوده است (هانسبرگر، ۱۳۸۰، ص ۱۹، نیزرک صفا، ۱۳۶۹: ۴۴۶) خود در سفرنامه می گوید: من مردی دبیر پیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و به کارهای دیوانی مشغول بودم و مدتی در آن شغل مباشرت نموده، در میان اقران شهرتی یافته بودم» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱)

#### 6-مذهب

درباره نوع مذهب شاعر در دوره مورد بحث، نظریات مختلفی وجود دارد. ابوانف معتقد است، ناصر خسرو شیعه مذهب بوده و پیش از آنکه سفر معروف خود را آغاز کند، در خراسان به مذهب اسماعیلی در آمده بوده؛ نامبرده برای اثبات نظر خود دلایلی آورده است؛ اما دکتر دبیر سیاقی عقیده دارد که گرایش ناصر به مذهب اسماعیلی، پیش از سفر مصر، امری قطعی نیست. برخی نیز بر این باورند که چون ناصر خسرو با دربار غزنویان و سلجوقیان ارتباط داشته و مذهب عام اهل خراسان در آن زمان تسنن بوده، او نیز در این دوره از زندگی، اهل سنت بوده است. (غلامرضایی، ۱۳۷۵: ۱۱-۱۰، نیزرک تقی زاده، ۱۱: ۱۳۷۹)

#### 7-موقعیت اجتماعی و درباری

ناصر بارها به حضور خود در دربار و جایگاه و منزلتی که نزد شاه و وزیر داشته، اشاره می کند. او هنوز به سن سی سالگی نرسیده بود که به درگاه پادشاه غزنوی راه یافت (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۸۷)

در جوانی در دربار محمود غزنوی و پسرش مسعود و مدتی نیز در دربار چغری بیک برادر طغرل سلجوقی خدمت می کرد. (تقی زاده، ۱۳۷۹: ۱۱) به نظر می رسد ناصر خسرو در دربار غزنویان مخصوصاً مسعود از موقعیت ویژه ای برخوردار بوده است (رک دشتی، ۱۳۶۲ (166- 168):

دستم رسید بر مه ازیرا که هیچ وقت بی من قدح به دست نگیرد همی امیر

پیش وزیر با خطر و حشمتم از انک میرم همی خطاب کند «خواجه خطیر»

( دیوان: ۱۰۲ )

همان ناصر من که خالی نبود زمن مجلس میر و صدر وزیر

( دیوان: ۴۰۰ )

بسی دیدم اجلال و اعزازها ز خواجه ی جلیل و امیر اجل

( دیوان: ۴۶۱ )

شاعر علاوه بر آن که در دربار از جایگاه رفیعی برخوردار بوده، در اجتماع نیز موقعیت نسبتاً مناسبی داشته و آن طور که خود می گوید، تا آن زمان که هنوز افسری از دین بر سر نهاده بود، هر بی افساری مطیع و بنده او بود و تا زمانی که هنوز سری پرخمار داشت، دیگران غمخوارش بودند و بر او شفقت می کردند و اینها همان اند که بعدها چون مار و کژدم او را می آزارند.

تا پر خمار بود سرم یکسر مشفق بدند بر من و غمخواره

و اکنون که هوشیار شدم، بر من گشتند مار و کژدم جراره

( دیوان: ۲۹۷ )

مرا تا بر سر از دین آمد افسر رهی و بنده بد هر بی فساری

( دیوان: ۲۷۲ )

8- ویژگی های اخلاقی و شخصیتی

8-1 پیر عقلي بي خرد

دیوان ناصر خسرو، آکنده از ستایش خرد است؛ اما باید دانست خردی که مورد ستایش شاعر قرار گرفته، مطلق و مجرد نیست بلکه وسیله ای است برای دستیابی به علم و علم نیز وسیله ای برای رسیدن به معرفت، سپس ایمان آوردن به ذات صانع و در نهایت این ایمان باید به اعتقاد به مذهبی که ناصر خسرو به آن معتقد است، منجر شود. (دشتی، 129:1362 ، برای آشنایی بیشتر با معنای عقل در اندیشه ناصر خسرو رک مسکوب، ۱۳۷۱: ۱۱۳ به بعد) بنابراین، آن خردی که نفس سخنور شاعر در چهل و دو سالگی جوینده آن گشته، به همین معنی است.

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو جوان خرد گشت مرا نفس سخنور

( دیوان: ۵۰۸ )

ناصر در بیٹی، خود را از دریغ خوردن برگذر ایام جوانی بر حذر می دارد؛ چرا که در آن روزگار هنوز چشم خرد او باز نگر دیده بوده است:

به جوانی چو نشد باز مرا چشم خرد شاید ار هرگز بر روز جوانی ننوم

( دیوان: ۴۳۱ )

بنابراین خرد در معنی مورد نظر ناصر خسرو آن است که او در جوانی از آن بی بهره بوده است و گرنه شاعر جوان بواسطه یاران خویش از آن عقل و خرد تدبیر گر در امور دنیوی بهره مند بوده است:

مرا بود حاصل ز یاران خویش به شخص جوان اندرون عقل پیر

( دیوان: ۴۰۱ )

8-2 مردم آزاری از نسل اژدها

گرچه ناصر خسرو، گهگاه در دیوان به خطا و لغزش های خود اشاره می کند، با وجود این، چهره انسانی مردم آزار از او در اذهان ترسیم نمی شود و آنطور که خود می گوید فقط گاه گاهی مردم از او حذر می کنند گویی که از نژاد اژدها است.

یک چند پیشگاه همی دیدی در مجلس ملوک و سلاطینم

آزرده این و آن به حذر از من گفتی مگر نژاده تئینم

( دیوان: ۱۳۵ )

شاعر بارها اذعان می‌کند که در دوره ای از حیات، شخصی بسیار حریص و آزمند بوده است :

بسی رفتم پس از اندر این پیرو زه گون پشکم کم آمد عمر و نامد مایه آزو آرزو را کم

( دیوان: ۷۹ )

اسپ آزت سوی بدبختی برد زین بخت بد فرو نه زین عقال

من بر این مرکب فراوان تاختم گرد عالم گه یمین و گه شمال

زین سواری حاصلی نامد مرا جز که تشنه ی محنت و گرد ملال

( دیوان: ۷۳ )

شاعر در قصیده ای می‌گوید زمانی که دهر او را بر مرکب سرکش طمع نشانده بوده، حکیمی او را دیده و به دلالت او موفق شده با افسار عقل این مرکب را رام سازد. با توجه به ابیات بعدی قصیده، به نظر می‌رسد مراد او از این حکیم خلیفه فاطمی «مستنصر» باشد. اگر این حدس درست باشد، بیانگر این حقیقت است که ناصر، زمانی که خدمت این خلیفه رسیده، هنوز گرفتار دیو حرص و طمع بوده است.

مرا دید بر مرکبی تند و سرکش حکیمی کریمی امامی همایی

چرا گفت کاین را لگامی نسازی که با آن ازو نیز ناید دلامی

زهرکس بجستم فساری و قیدی بهر ریاضی نیز دادم پیامی

نشد نرم و ناسود تا بر نکردم به سربر مر او را ز عقل اوستامی

کنون هر حکیمی به اندیشه گوید که هرگز ندیدم چنین نرم و رامی

طمع بود آنکه م همی تاختم هر سو شب و روز با من همی زد لطمی

( دیوان: ۲۱۵ )

ناصر خدا را سپاس می‌گوید که این خصلت ناپسند در کهنسالی در او رو به کاستی نهاده است:

صد شکر خداوند را که آزم کم شد چو فزون شد شمار سالم

( دیوان: ۳۲۳ )

واقعیت این است که آنچه ناصر خسرو در ابتدای سفرنامه، راجع به خود به رشته تحریر در آورده است، اگر چه چند سطر بیشتر نیست، اما بسیاری از زوایای فکری و شخصیتی شاعر را آشکار می‌سازد از جمله آنجا که می‌گوید: «در آن روز قران راس و مشتر ی بود -گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری، تعالی و تقدس، روا کند- به گوشه ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم ...» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱) مبین آنست که ناصر به باوری که میان مردم شایع بوده، اعتقاد داشته است هر چند امکان داشته آن خرافه ای بیش نباشد. ادامه مطلب نیز می‌تواند موید این مدعا باشد.

... « هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه آغاز کرد. آن حال به فال نیک گرفتم و با خود گفتم: خدای، تبارک و تعالی، حاجت مرا روا کرد.» (همان: ۱ و ۲)

#### 5-8- غافلی خفته در آغوش روزگار

ناصر بارها در دیوان از این که در جوانی در غفلت و بی خبری به سر می برده و روزگار او را فریفته و شکار خود ساخته بوده، یاد کرده است. طبق گفته های او، عامل بیدار کننده او از این غفلت، آشنایی با امام و حکیمی در قاهره بوده است.

ای گشت زمان زمن چه می خواهی؟ نیزم مفروش زرق و روباهی...

من برره این جهان همی رفتم از مکر و فریب و غدر تو ساهی

( دیوان: ۱۰۵ )

زیرا که جهان چو این و آن را یک چند گرفته بدشکارم

من خفته به جهل و او همی برد با ناز گرفته در کنارم

( دیوان: ۱۷۲ )

بر من ازین پیش روا کرده بود همچو بر این قافله دنیا دلام

از پس خویشم چو شتر می کشید چشم به کوبین و گرفته زمام

منش ندیدم نه بر ستم ازو جز به بزرگی و جلال امام

( دیوان: ۳۹۲ )

مراد از امام در بیست اخیر، مستنصر بالله است که چند بیت بعد از او نام برده است.

در ابیات زیر نیز شاعر به فریب خوردگی خود اشاره کرده، از آگاه کننده خود با عنوان «بزرگ حکیمی به قاهره» یاد می کند که ممکن است منظور از آن «موید فی الدین» «حجت جزیره فارس» و یا «مستنصر» خلیفه فاطمی باشد.

با بی قرار دهر مجو ای پسر قرار عمرت مده به باد به افسوس و فرقه...

من زرق او خریدم و خوردم به روی او زاد عزیز خویش و تهی کرد تو بره

آخر به قهر او خیرم داد، همچنین از مکر او، بزرگ حکیمی به قاهره

( دیوان: ۲۶۹ )

#### 6-8- حقیقت جویی برهان طلب

بسیاری از محققانی که راجع به ناصر خسرو سخن گفته اند، او را دارای ذهنی جستجوگر و کنجکاو دانسته اند. علی دشتی معتقد است در کالبد ناصر، جانی بی قرار نهفته بوده که او را در جوانی به سوی کسب دانش و معرفت کشانده و چون این مکتسبات او را قانع نساخته، به سیر و سیاحت پرداخته، با مذاهب گوناگون آشنا شده و با پیروان آنها به بحث نشست است. در سن رشد و پختگی، این جویندگی در او فزونی گرفته و باعث شده او نسبت به معتقدات رسمی زمان خود دچار شک و تردید گردد. (دشتی، ۱۳۶۲: ۸-۱۷۷ نیز رک درگاهی، ۱۳۷۸: ۱۱)



ناصر حقیقت جویی تقلید ناپذیر است. ادعاهای پوچ و بی معنی در نظر او ارزشی ندارد. او بدون برهان، مطلبی را نمی‌پذیرد. در نظر ناصر، فضیلت انسان در آن است که اهل چون و چرا باشد (دزفولیان، ۱۳۷۵: ۵). خود نیز در موارد متعدد به این ویژگی‌ها اشاره کرده است. به سبب آنکه ما در این مقاله، دوران نخست زندگی شاعر را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در بسیاری از اشعاری که به عنوان شاهد مدعا گرد آورده ایم، زمان دقیقی را نمی‌توان متصور شد، در این مورد تنها به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم:

وز من بشنو نیک که من همچو تو بودم اندر ره دین عاجز و بی‌توشه و رهبر

بسیار گشادند به پیشم در دعوی دعوی‌ها چون کوه و معانیش کم از ذر

بی برهان دعوی به سوی مرد خردمند مانده مرعی است که او را نبود پر...

تقلید نپذیرفتم و بر «اخبارنا» هیچ نگشاد دلم گوش و نه دستم سر محبر

( دیوان: ۱۳۳ )

تامل در رویای معروف ناصر خسرو نیز در اینجا خالی از فایده نیست. در این رویا، ناصر هم استدلال می‌کند و هم استدلال شخص دیگری را می‌پذیرد. او در جواب کسی که در خواب او را از شرابخواری باز می‌دارد، دلیل عقلی می‌آورد که حکما جز این چیزی دیگر برای رفع اندوه دنیا نتوانستند ساخت و مخاطب او نیز با استدلال به او می‌گوید چگونه امکان دارد چیزی که باعث زایل شدن خرد می‌گردد، منشأ خیر باشد و همین استدلال ناصر را قانع می‌سازد. (رک دشتی، ۱۳۶۲: ۴-۱۶۳) ادامه رویا نیز جویندگی ناصر را تأیید می‌کند. «گفتم که: من این از کجا آم؟ گفت: جوینده یابنده بود» (ناصر خسرو، 2:1370)

8-7-فراخ امیدی دراز امل

ابیات زیر، بیانگر آن است که ناصر در جوانی، آرزوهای دور و درازی در سر می‌پرورانده است؛ شاید از این موضوع بتوان به حس کمال جویی نهفته در وجود او پی برد.

مرا ای پسر عمر کوتاه کرد فراخی امید و درازی امل

( دیوان: ۴۶۱ )

فکند پهن بساطی به زیر پای نشاط به عمر کوتاه خود در دراز کرده امل

( دیوان: ۱۹۲ )

8-8-مؤمنی سهل انگار

دکتر دبیر سیاقی در مقدمه خود بر سفرنامه چنین می‌نویسد: «شک نیست که ناصر خسرو مردی معتقد و مومن و راستگوست و در همه عمر نیز قطعاً چنین بوده است» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰، مقدمه: ۲۶)

علی دشتی نیز معتقد است ناصر «ذاتاً و بالفطره متدین است» (دشتی، ۱۳۶۲ (4-163)؛ و روی آوردن او به منکری چون باده نوشی را ناشی از تسامح و همرنگ جماعت شدن میدانند؛ (همان: ۴-۱۶۳) اما اعترافات شاعر، حاکی از آن است که او در جوانی نسبت به برخی دستورات دینی بی‌توجه بوده، حرام خواری می‌کرده، به یتیمان و فقیران کمک نمی‌کرده، زکات نمی‌پرداخته، اهل فساد بوده و حب دنیا او را از دین دور ساخته بوده است.

حرام را چو ندانستمی همی زحلال چو سرو قامت من در حریر بود و حل...

دوان به سوی من از هر سوی حلال و حرام چو سیل تیره و پرخس به پستی از سرتل

( دیوان: ۱۹۲ )

يك سال برگذشت كه زي تو نيافت بار خويش تو آن بيتيم و نه همسايه ت آن فقير  
اندر محال و هزل زبانت دراز بود و اندر زكات دستت و انگشتكان قصير...  
دين را طلب نكردي و دنيا زدست شد همچون سپوس ترنه خميري و نه فطير  
دنيايت دور كرد ز دين، وين مثل تر است كز شعر باز داشت تر اجستن شعير

( دیوان: ۱۰۲ و ۱۰۳ )

و زمن بشنو نيك كه من همچو تو بودم اندر ره دين عاجز و بي توشه و رهبر

( دیوان: ۱۳۳ )

شاعر به جهت پاك طبيعتي و صداقت به كوتاهي و بي توجهي خود در امر دين اعتراف مي كند؛ وگرنه، چه بسيار اند آنها كه مدعي تقوا و دينداري هستند و يا دست كم متهم به بي ديني نيستند ولي آنچه كه ناصر، خود را بدانها سرزنش مي كند، در آنها ديده مي شود. از عبارتهايي از سفرنامه نيز مي توان به رابطه قلبي ناصر با خداوند پي برد: «به گوشه اي رفته و دو ركعت نماز بكرم و حاجت خواستم تا خدائي، تبارك و تعالي، مرا توانگري حقيقي دهد» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱) در اینجا، نشاني از ریا و تظاهر ديده نمي شود. ناصر خسرو، به گوشه اي دور از چشم ديگران مي رود تا با خدايش راز و نياز كند و هم از او حاجت مي خواهد نه از سلطان سلجوقي. اين موضوع، مربوط به زماني است كه شاعر هنوز، براي ديدن خواب معروف خود، رهسپار جوزجانان نشده است. در موارد بسيار ديگر نيز در سفرنامه شاهد ارتباط روحي و معنوي ناصر با خداوند هستيم كه چون به دوره مورد بحث ما مربوط نمي شود، از ذكر آنها خودداري مي كنيم.

8-9- فاسدي گنهكار

ناصر در مواردی به فساد و آلودگی خود و ارتكاب اعمال ناشايست در جواني، اعتراف مي كند. اما دقيقاً دانسته نيست كه منظور او از اين فساد و گناه و اعمال زشت چيست، آيا مراد، همان عياشي، باده نوشي، مردم آزاري و حرام خواري هاست يا چيزهاي ديگر؟!

آن كردي از فساد كه گريادت آيد آن رويت سياه گردد و تيره شود ضمير

( دیوان: ۱۰۲ )

تا صورتت نكوبود افعال زشت كردي پس فعل را نكو كن اکنون كه زشت گشتي

( دیوان: ۳۶۵ )

پيش خردمند شدم داد خواه از تن خوشخوار گنه كار خويش

( دیوان: ۱۷۸ )

8-10 خوش اقبالي كه دنيا به كام اوست

شاعر در قصيده اي كه مطلع آن با ناله از صغير و كبير اهل خراسان آغاز مي گردد، پس از شكوه از تنهائي و رميده شدن خويش و بيگانه از او، به افتخارات گذشته و منزلت پيشين خود در دربار شاهان اشاره کرده، به شيوه اي تمثيل گونه اظهار مي دارد كه بخت و اقبالي كه از آن برخوردار بوده، همه جا به ياري او مي شتافته است.

همان ناصر م من كه خالي نبود زمن مجلس مير و صدر و زير ...

اگر سير گشتم همي بشكفيد به اقبال من نرگس از تخم سير

( ديوان: ۴۰۰ و ۴۰۱ )

بيت زير نيز، بيانگر آن است كه در جواني، دنيا به كام شاعر بوده است:

به طبع رفت به زيرم همي جهان جهان چو خوش لگام يكي اسب تيز رو بمثل

( ديوان: ۱۹۲ )

9-سرگرمي ها

9-1 باده گساري

شاعر در آغاز سفرنامه و بارها در ديوان به باده نوشي خود اشاره مي‌كند. به نظر مي‌رسد گاه براي عياشي و خوشگذراني و گاه براي تسكين آلام دروني خود به اين كار دست مي‌زده است. در كتاب «ناصر خسرو و اسماعيليان» آمده است: «بايد پنداشت كه خرابي خراسان در سالهاي اول حكومت سلجوقيان، ناتواني آنان در استقرار نظم، و بي فرهنگي اين قوم، ناصر خسرو را كه در چهل سالگي مردي دانشمند و به اغلب مكاتب فلسفي و ديني آشنا و خود از درباريان غزنوي بوده و شكوه و جلال دربار آن سلسله را هميشه به خاطر داشته، چنان از زندگي بيزار کرده كه خود را به دامان باده نوشي و مستي انداخته است». (برتلس، ۱۳۴۶:۱۷۶)

ناصر، در آغاز سفرنامه، در جواب آن كس كه در عالم روبا، راجع به شرايخواري با او صحبت مي‌كند مي‌گويد: «حكما جز اين چيزي نتوانستند ساخت كه اندوه دنيا كم كند» «ناصر خسرو، ۱۳۷۰:۲)

علي دشتي معتقد است شاعر «از راه مسامحه و در نتيجه معاشرت با ياران، به باده گساري روي آورده است». (دشتي، ۱۳۶۲:۱۶۳) اينك ابيايي شاهد بر باده نوشي هاي ناصر خسرو:

چون خر به سبزه رفته به نوروز و در خزان در زير رز خزان شده با كوزه عصير

( ديوان: ۱۰۲ )

پنداشتم كه دهر چراگاه من شده ست تا خود ستور وار مر او را چرا شدم

گرچو گر كرد، باز دگر باره سوي او ميخواهه وار از پس هيپاي ها شدم

( ديوان: ۱۳۸ )

9-2پرداختن به خوب چهرگان

گاهي ز درد عشق پس خوب چهرگان گاهي ز حرص مال پس كيميا شدم

( ديوان: ۱۳۸ )

و آن يار جفت جوي به گردنو پوي پوي با جعد همچو قيير و دمیده درو عبير

( ديوان: ۱۰۲ )

این ابیات سروده همان شاعری است که «از عشق بیزار و از غزل گریزان است ... در تمام دوازده هزار بیت دیوان او، چاشنی عشق و نمک غزل نمی توان یافت». (دشتی، 21:1362)

### 3-9- مطالعه و سخن سرایی

همان گونه که قبلاً بیان گردید، ناصر خسرو در چهل سالگی، فردی دانشمند و آراسته به حلیه فضایل بوده، این امر، مبین آن است که او همواره با کتاب سروکار داشته و مطالعه، یکی از مشغولیت های او در جوانی بوده است؛ همچنین ناصر، پیش از گرویدن به مذهب اسماعیلی نیز شعر می گفته، اما گویا این اشعار را که شامل هزل، هجو، مدح و یا غزل بوده از بین برده است. یکی دو قطعه و قصیده در نسخه تصحیح شده «مرحوم تقوی» از دیوان هست که در نسخه «مرحوم مینوی» و «دکتر محقق» دیده نمی شود و به علت معانی و مضامین خاصی که در آنهاست به نظر می رسد محصول دوران قبل از سفر مصر باشد (رک دشتی، ۱۳۶۲، ۹-۴۸ و ۱۶۸ نیز مسلمانان قبادیانی، ۱۳۷۸ : ۹۹-۱۰۰)

ابیاتی که در زیر می آید، روشن می سازد که شاعر در جوانی از زبان فصیحی برخوردار بوده و الفاظ و معانی را در تصرف و اختیار داشته، اما از این قوه سخنوری، بیشتر در جهت هزل گویی و وصف زیبا رویان بهره می برده است.

گفتی که خلق نیست چومن نیز در جهان هم شاطر و ظریفم و هم شاعر و دبیر

معنی به خاطر در و الفاظ در دهان همچون قلم به دست من اندر شده است اسیر...

بر هزل وقف کرده زبان فصیح خویش بر شعر صرف کرده دل و خاطر منیر

( دیوان: ۱۰۲ )

یک چند به زرق شعر گفتی بر شعر سیاه و چشم ازرق

( دیوان: ۴۵۱ )

### 4-9- سفر

اشارات متعددی در سفرنامه و دیوان دیده می شود، حاکی از آن که ناصر خسرو پیش از سفر معروف خود، به سفرهای دیگری نیز رفته بوده است، از جمله در سفرنامه درباره « فوطه ای از صوف گوسفند» که در عربستان می بافند، می گوید: «مثل آن نه به لهاوور دیده و نه به ملتان» و در جای دیگر از سفرنامه می گوید که: «در بلاد عرب و عجم و هند و ترک بوده»؛ برخی عبارت های کتاب «وجه دین» روشن می سازد که مسافرت ناصر به هند به منظور آشنایی با مذاهب مختلف محلی صورت گرفته است. (برتلز، ۱۳۴۶: ۱۷۳ نیز رک ناصر خسرو، ۱۳۸۴، مقدمه سیدحسن تقی زاده: ۱۴)

دکتر جلال متینی، بر این باور است که مقصود ناصر از مسافرتها و نشست و برخاست با اقوام مختلف، دست یابی به سرچشمه حقیقت بوده که سرانجام بر اثر خوابی که در جوزجانان می بیند، برای دست یافتن به حقیقتی که سالها در پی آن بوده، راهی مکه می شود. (یادنامه ناصر خسرو، مقاله دکتر جلال متینی: ۸-۶۷)

### 5-9- خوشگذرانی و زندگی ستورانه

شاعر بارها از خوشگذرانی ها و عیاشی های دوره جوانی یاد کرده است؛ باده نوشی و پرداختن به زیبا رویان، برخی از مشغولیت های او بوده که بدانها اشاره شد؛ علاوه بر آن، گوش سپردن به نوای موسیقی، پوشیدن لباس های زیبا و فاخر، توجه به تجملات در ساز و برگ دنیایی، برخی دیگر از اموری است که او را سرگرم می داشته است. ناصر خسرو، دشنام دهنده ای جسور و بی باک اما عادل و منصف است؛ او همچنان که دشمنان و مخالفان خویش را بارها ستور نامیده، شخص خود را نیز به سبب طرز خاص زندگی و توجه بی اندازه به لذت حیوانی، به ستور تشبیه کرده است.

با ناز و بی نیاز به بیداری و به خواب بر تن حریر بودت و در گوش بانگ زیر

( دیوان: ۱۰۲ )

آهو خجل زمربکب رهوارم طاووس زشت پیش نمذ زینم

( دیوان: ۱۳۵ )

ز اول چنانست بود گمان کاندر این جهان کاریت جز که خور نه قلبیست و نه کثیر

از خورد و برد و رفتن بیهوده هرسویی اینند سال بود تنت چون ستورپییر

( دیوان: ۱۰۱ )

پنداشتم که دهر چراگاه من شده ست تا خود ستوروار مر او را چرا شدم

( دیوان: ۱۳۸ )

نتیجه

بر اساس آنچه گفته شد، تصویر مردی تنومند و جسیم، بلند بالا، با چهره ای با طراوت و زیبا، گونه هایی گلگون و گیسوانی سیاه در ذهن ترسیم می شود که جامه هایی فاخر بر تن دارد و با زبانی فصیح و سخنور و بهره مند از علوم متداول زمان خود، در دستگاه اداری حکومت غزنویان و سپس سلجوقیان به کارهای دیوانی مشغول است. در دربار، مخصوصاً نزد مسعود غزنوی از احترام فوق العاده ای برخوردار است و شاه، بی او پیاله بر نمی گیرد. با مردم کوچه و بازار نیز مشکلی ندارد و همه یار و غمخوار اویند. زندگی عادی و روزمره خود را با مطالعه، تفریح و خوشگذرانی، میگذراند، پرداختن به زنان، سیر و سفر و سرودن شعر در مدح و هزل و وصف زیبا رویان سپری می کند. دنیا بر وفق مراد اوست. از نظر معیشتی نیز تا حدودی در رفاه است؛ اما در این زمینه گاه دچار مشکل می شود و زمانی بشدت تنگدست می گردد، به طوری که با ثنا به درگاه شاه روی می آورد ولی طرفی نمی بندد؛ سپس به اهل طلیسان و عمامه متوسل می شود تا از فقر و جهل در امان باشد؛ اما به مطلوب خود دست نمی یابد. او حریصی است دل باخته دنیا و آرزوهای دور و درازی در سر می پروراند. در زمینه مذهب، همرنگ جماعت است و تعصب خاصی ندارد چندان در اجرای دستورات دینی خود را مقید نمی داند و در این مورد، گاه سهل انگاری می کند. از مردم آزاری، حرام خواری و آلوده شدن به گناه، ایایی ندارد. به درماندگان اطراف خود نمی اندیشد و آنان را یاری نمی رساند؛ با وجود این، رابطه قلبی او با خداوند محفوظ است. دارای روحی حساس و نازم و ذهنی کنجکاو و جستجوگر است. اهل استدلال است و هیچ چیز را بی دلیل نمی پذیرد. پرسش هایی در ذهنش نقش می بندد و او را به تفکر واد می دارد. برای یافتن پاسخ ها، گاه به سفر می رود. هرچه به دوران میانسالی نزدیکتر می شود، حس جستجوگری در او فزونی می یابد. تغییر اوضاع و روی کارآمدن سلجوقیان، بکلی ذهن او را آشفته می سازد. در دربار امیر سلجوقی، موقعیت پیشین را ندارد. برخورد نامناسب خان سلجوقی و بی اعتنائی های او به همراه اوضاع بد اجتماعی، او را بیشتر به تفکر واد می دارد به طوری که دچار بحران های روحی شده، گاه برای تسکین خود میگزارد. هرچه بیشتر می گذرد اوضاع او دگرگون تر می شود، آن گونه که در معتقدات مذهبی خود و مردم اطرافش دچار شک و تردید می گردد. او در جستجوی حقیقت است و همه چیز برای یک تحول درونی و آغاز یک زندگی جدید مهیا می شود تا بالاخره با دیدن خوابی سهمگین که انعکاس انفعالات نفسانی اوست وارد مرحله دیگری از حیات خود می گردد.

منابع

1- پرتلس، آ.ی. (۱۳۴۶) ناصر خسرو و اسماعیلیان. ترجمه آرین پور. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- 2-تقی زاده، سیدحسین (۱۳۷۹) تحقیقی در احوال ناصر خسرو قبادیانی. به کوشش عزیزا... علیزاده. چاپ اول. تهران: انتشارات فردوس .
- 3-درگاهی، محمود(۱۳۷۸) (سرود بیداری.چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر .
- 4-دزفولیان ، کاظم (۱۳۷۵) (درّ لفظ دري .چاپ اول. تهران: انتشارات طلايه .
- 5-دشتی، علی (۱۳۶۲) (تصویری از ناصرخسرو .به کوشش مهدی ماحوزی. تهران :سازمان انتشارات جاویدان .
- 6-زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰) (با کاروان حله .چاپ ششم. تهران :انتشارات علمی .
- 7-صفا، ذبیح ا... (۱۳۶۹) (تاریخ ادبیات ایران .چاپ دهم. تهران :انتشارات فردوس .
- 8-طاهری مبارکه، غلام محمد (۱۳۸۲) (برگزیده قصاید ناصر خسرو .چاپ اول .تهران: انتشارات سمت .
- 9-غلامرضایی، محمد (۱۳۷۵) (برگزیده اشعار ناصر خسرو .تهران: انتشارات جامی .
- 10-محقق، مهدی (۱۳۷۴) (تحلیل اشعار ناصر خسرو .تهران: انتشارات دانشگاه تهران .
- 11-مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۱) (چند گفتار در فرهنگ ایران .چاپ اول. تهران :انتشارات چشم و چراغ .
- 12-مسلمانیان قبادیانی، رحیم (۱۳۷۸) (بارہ سمرقند .چاپ اول. تهران :دفتر نشر فرهنگ اسلامی .
- 13-ناصر خسرو (۱۳۷۰) (دیوان اشعار .تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق .تهران: انتشارات دانشگاه تهران .
- (1384) -14-دیوان اشعار .با مقدمه سیدحسین تقی زاده. چاپ چهارم. تهران :انتشارات نگاه .
- (1370) -15-سفرنامه .به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات زوار .
- 16-هانسبرگر، آلیس سی (۱۳۸۰) (ناصر خسرو، لعل بدخشان .ترجمه فریدون بدره ای. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز .
- 17-بی نام (۱۳۵۵) (یادنامه ناصر خسرو .مشهد: دانشگاه مشهد.